

## حوادث ۱۹ خرداد

#### تلنگر

### عمه، برادرزاده قاتل را بخشید

عمه و شوهر عمه بعد از شش سال، برادرزاده قاتل را بخشیدند و به او زندگی دوباره دادند. به گزارش خبرنگار جام‌جم، اولین روز مهر سال ۹۳ درگیری میان دو جوان که نسبت خانوادگی داشتند- در جنوب تهران رخ داد که یکی از آنها که ۲۲ ساله بود با ضربه چاقو به قلبش فوت شد. قاتل پسرعمه، مدتی بعد در دادگاه کیفری استان تهران درحالی محاکمه شد که عمه وشوهر عمه‌اش برای او قصاص خواستند. متهم به قتل در دفاع از خود گفت: من و پسرعمه‌ام ارتباط خوبی با هم داشتیم، اما به خاطر حمایت‌هایی که از او دوستانش داشت با هم درگیر بودیم. یک‌بار او و دوستانش، سرهمین درگیری و اختلاف‌ها مرا کتک زدند. بعد از آن از او کینه داشتم. آن شب به‌طور اتفاقی در خیابان او را دیدم که دعوا بالا گرفت. عصبانی شدم و با چاقویی که داشتم ضربه‌ای به قلبش زدم و فرار کردم.

متهم، حکم قصاص گرفت و این رای در شعبه ۴۷ دپویان‌عالی کشور تایید و پرونده نزد دادیار شعبه چهارم اجرای احکام دادسرای جنایی تهران ارسال شد. در این سال‌ها خانواده مقتول وواحد صلح و سازش دادسراکه متوجه شده بودند مرد اعدامی بشپیمان شده و عذاب وجدان لحظه‌ای رهايش نمی‌کند، چند جلسه صلح و سازش با خانواده مقتول برگزار کردند تا این‌که با گذشت شش سال از این جنایت و وقتی فقط یک روز به اجرای حکم قصاص مانده بود، اولیای دم به سه شرط او را بخشیدند. شرط اول پرداخت دیه بود که با گلریزان تهیه شد. ترک تهران توسط قاتل و روبه‌رو نشدن با اولیای دم دیگر شرط‌های پدر و مادر مقتول بودندکه قاتل قبول کرد.

#### مرگ ۴ نفر در انتقام آتشین از پدرزن سابق

مردی که برای انتقام از پدرزن سابق دوستش، خودروی او را آتش زده و باعث مرگ چهار نفر شده بود، به پرداخت دیه و زندان محکوم شد. به گزارش جام‌جم، شامگاه بیست و ششم بهمن ۹۲ آتش‌سوزی در پارکینگ یک مجتمع مسکونی شش طبقه در سعادت‌آباد به آتش‌نشانی اعلام شد و امدادگران راهی محل شدند. آتش‌سوزی در پارکینگ طبقه ۲- رخ داده بود و سه خودروی سمند، لندرور و پرادو در حال سوختن بودند و دودی غلیظ تمام ساختمان را فراگرفته بود. آتش‌نشانیان به مهار شعله‌ها پرداختند و در طبقه زیرپارکینگ با جسد دودمرد ۳۱ و ۳۳ ساله که از ساکنان ساختمان بودند، روبه‌رو شدند که به‌خاطر دودگرفتگی جان سپرده بودند. در بازرسی طبقات بالا آتش‌نشانیان با جسد یک زن ۵۹ ساله روبه‌رو شدند که شواهد نشان می‌داد زن تنها از آپارتمان خارج شده، ولی در راه‌پله‌ها دچار دودگرفتگی شده و تسلیم مرگ شده‌است. آخرین قربانی نیز زن ۲۴ ساله‌ای بود.

با تحقیقات پلیسی روشن شد داماد سابق یکی از ساکنان ساختمان، مدتی قبل پدرزنش را تهدید به آتش‌سوزی کرده بود. با افشای این ماجرا محسن ۳۵ ساله بازداشت شد و اعتراف کرد برای آتش‌سوزی خودروی پدرزن سابقش، دوست خود به نام ابودر را اجیر کرده‌ است. با اطلاعاتی که این مرد به پلیس داد، ابودر بیست و یکم اسفندماه همان سال ردیابی و بازداشت شد. با اعترافات دو متهم، برای ابودر به اتهام چهار فقره قتل و برای محسن به اتهام معاونت در چهار جنایت، کیفرخواست صادر و پرونده آنها به دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد. دو متهم در شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران پای‌میز محاکمه ایستادند. سه‌نفر از اولیای دم در این جلسه درخواست قصاص کردند. سپس محسن پشت تریبون دفاع ایستاد و گفت: دو سال قبل از این ماجرا به خاطر دخالت‌های خانواده همسرم از او جدا شدم و همسرم پسر شش‌ساله‌مان را با خود به خارج کشور برد. من چند بار با پدرزن صحبت کردم و از او خواستم با همسرم صحبت کند تا پسرم را به ایران برگرداند، اما پدرزنم با بی‌اعتنایی جوابم را داد. من که عصبانی بودم، ماجرا را با دوست مصمیم‌ام ابودر درمیان گذاشتم و او که از این ماجرا ناراحت شده بود، نقشه آتش‌زدن ماشین مدل بالای پدرزنم را کشید و قول داد نقشه را به تنهایی اجرا کند.

سپس ابودر به دفاع پرداخت و گفت: محسن با حرف‌هایش مرا فریب داد. او به من مواد مخدر داد تا مرا برای اجرای نقشه‌اش اجیر کند. پس از رسیدگی به این پرونده، قضات وارد شور شده و ابودر را به هشت سال زندان و پرداخت دیه محکوم کردند.



اعتراف صریح وی به جرم خود، بازپرس پرونده با توجه به گسترده بودن جرایم این متهم، دستور انتشار تصویر بدون پوشش سامان را صادر و از دخترانی که در دام وی گرفتار شده‌اند، خواست به دادسرای ناحیه ۳۴ یا پایگاه سوم پلیس آگاهی تهران مراجعه کنند.

گرفتن طلای دختران فرار می‌کرد. گاهی نیز به بهانه پرداخت وام از آنها پول می‌گرفت و بعد رسید جعلی بانک به آنها می‌داد و تلفنش را خاموش می‌کرد. مسیرهای تردد خودروی متهم مورد بررسی‌های پلیس قرار گرفت و دستگیر شد. در پایگاه سوم پلیس آگاهی بـه ۲۵ فقره کلاهبرداری اعتراف کرد. با توجه به دستگیری متهم و

#### دختران، خواستگار قلابی را شناسایی کنند

رئیس پایگاه سوم پلیس آگاهی تهران، از دستگیری مرد شیادی که با ترفند خواستگاری از دختران جوان تهرانی چهار میلیارد ریال کلاهبرداری کرده بود، خبر داد. به گزارش جام جم، سرهنگ قاسم دستخال در این باره گفت: متهم به نام سامان با خودروی جک مشکی‌رنگ و با عنوان کارخانه‌دار دختران جوان را فریب می‌داد. او با

#### گفت وگو با پسر جوان که برای سرت، مادر بزرگش را کشت

# هر کسی می‌تواند قاتل شود

نزدیک به هفتاد روز است که پسر جوان به اتهام قتل مادر بزرگش بازداشت شده

و به زندان افتاده است، به قصد سرت تابلو فرش ۴۰۰ میلیون تومانی به خانه قدیمی

والدین پدری‌اش در جنوب تهران رفت و با دوغ مسموم باعث مرگ مادر بزرگش شد.

حالا او مانده با آینده‌ای پر ابهام که برایش رقم خورده است چرا که خانواده پدری‌اش

برای او در خواست قصاص کرده‌اند.

در «پشت صحنه یک جنایت» این هفته با نوه متهم به قتل گفت‌وگو کردیم و مریم خلیفه، دادیار اجرای احکام دادسرای جنایی تهران در یادداشتی ریشه‌های این جنایت را بررسی کرده است.

چرا بازداشت شدی؟

به اتهام قتل مادر بزرگ پدری‌ام.

دوستش داشتی؟

خیلی. خیلی ناراحت‌م و عذاب وجدان دارم که او را کشتم. مادر بزرگم مرا دوست داشت اما من با اشتباهم جانش را گرفتم.

درس خواندی؟

بله. دانشجوی ترم آخر رشته برق صنعتی بودم و بعد از این قتل به زندان افتادم و درسم ناتمام ماند.

معتادی؟

مدت‌هاست گل می‌کشم اما نتوانستم آن را ترک کنم.

والدینت کجا هستند؟

آنها پنج سال پیش جدا شدند. من و مادرم با هم زندگی می‌کردیم و پدرم به ترکیه رفت.

چرا قاتل شدی؟

من عاشق پراید ۱۱۱ هستم. همیشه دلم می‌خواست که این خودرو را داشته باشم اما توانایی مالی‌ام در آن حد نبود. برای همین تصمیم گرفتم با سرقت این آرزویم را برآورده کنم. فقط می‌خواستم مادر بزرگم بپهوش شود و تابلو فرش ۴۰۰ میلیون تومانی را سرقت کنم. در اینترنت جست‌وجو کردم و شیوه بپهوشی برای سرقت را یافتم و طبق آن عمل کردم. یک‌بار آنها جان سالم به‌در بردند و بار دوم دوغ مسموم و کباب پر دم که آن را خوردند که باعث مرگ مادر بزرگم بر اثر مسمومیت شد.

می‌خواستی با فروش تابلو چه کنی؟

می‌خواستم اول خودرو را بخرم، بعد لباس‌های مادرکار بگیرم. به مادرم کمک مالی کنم، سفر خارج بروم و حتی به دیدن پدرم در ترکیه بروم.

تابلو را پیدا کردی؟

خیر. از عمامه در مراسم خاکسپاری مادر بزرگم شنیدم که تابلو را مدتی است برای نگهداری به خانه خودش برده است.

احساس بعد از جنایت؟

احساس ترس وواهمه، راه‌رانداری و می‌فهمی آخر بازداشت می‌شوی اما ترس نمی‌گذازد تسلیم شوی.

از وضعیت در زندان بگو.

وقتی وارد شدم، خیلی سخت بود. در بزرگ آهنی زندان باز شد، اتوبوس متوقف و من و چند زندانی که تعدادی از ما قاتل بودیم پیاده شدیم. ما را بردند قرنطینه، وسایلمان را تحویل دادیم تا اگر آزاد شدیم آن را تحویل بگیریم در غیر این صورت بعد از اعدام‌مان وسایل تحویل خانواده‌هایمان می‌شود. از ما عکس گرفتند و بعد پشت سر هم وارد سالن‌های مجزا شدیم. من و سه پسر متهم به قتل وارد یک سلول شدیم اما اتاق‌هایمان جدا بود. شرایط پر از غم است. همه اتهام‌شان قتل است و آینده‌ای که در آن دو راه است، بخشش یا اعدام.

در زندان چه می‌کنی؟

زندانی‌ها با هم هواخوری می‌روند، ورزش می‌کنند، کتاب می‌خوانند، گپ می‌زنند تا روزهایشان بگذرد.

#### خدمت در نقطه صفر مرزی برای آزادی زندانی بدهکار

# دروود سرباز

قهرمانی نه‌قد و هیکل وبرپا‌زوی

پهلوانی می‌خواهد و نه انجام یک

کار خیلی آن‌چنانی که کمر سو دایش

همه‌جا پیچید. درست مثل حکایت

رضا نوازش، مرد جوان ۲۸ ساله

کرمانشاهی که تا همین ۲۰ روز پیش، سرباز هنگ مرزی پاوه-

مرز هیرویی- بود و هیچ‌کس او را نمی‌شناخت، اما حالا

خیلی‌ها به‌واسطه کاری که انجام داد، او را می‌شناسند. رضا

با جمع کردن حقوق ماهیانه دوران سربازی‌اش توانست

یک زندانی جرایم غیر عمد را آزاد کند و او را دوباره به آغوش

خانواده‌اش برگرداند. بی‌شکله‌پیله حرف زد و ساده، هرچه

تلاش کردیم بدانیم چقدر پول جمع و پرداخت کرده، چیزی

به ما نگفت. خیلی چیزها را در مورد آن زندانی نگفت. ته

دلش از کاری که انجام داده، راضی است و دوست دارد همه

بدانند که با جمع‌کردن کمترین مبالغ هم می‌توان یک زندانی

را آزاد و خانواده‌ای را شاد کرد.

چند روز است خدمت سربازی‌تان تمام شده؟

۲۰ روز

چطور گذشت؟

خب دل‌تلنگی‌هایی داشت. برای خانواده، پدر، مادر، دوستان. آدم که سرباز باشد، دل‌تلنگ می‌شود، دلش می‌گیرد. چون آنجا نقطه صفر مرزی است، دور دیگر نمی‌توانستیم کنار خانواده‌مان باشیم. هر دو بودیم. نمی‌شد تفريح و خوشگذرانی قبل را در لحظه خدمت داشته باشیم. محدودیت‌هایی بود که تجربه می‌کردیم، چون مدت زیادی آنجا بودم، احساس می‌کردم شبیه زندان است. در واقع جرقه انجام این کار هم به خاطر همین حس زده شد. یک روز که همراه با یکی از پرسنل کادر ورزش می‌کردیم، از دوران سربازی‌اش در زندان و شرایط زندان برایم تعریف کرد. وقتی صحبت‌هایش را با شرایط سربازی مقایسه‌کردم، دیدم نه؛ یک فرق‌هایی دارد و شرایط زندان و زندانی‌ها خیلی سخت‌تر است. برای همین تصمیم گرفتم اگر عمری بود و شرایطش فراهم شد، به یک زندانی کمک‌کنم.

اگر قدیمی‌تر باشی وکیل بندی‌شوی. اگر پول داشته باشی زندانی‌ها حواس‌شان به تو هست، اگر پولی نداشته‌ی باید خدمتکارشان باشی. گاهی اگر به حرف‌های وکیل بند و قلدرهای زندان و قدیمی‌ها گوش ندهی یک دل سیرکت می‌خوری. همین‌طور روز و شب و ماه و سال برای اعدامی‌ها می‌گذرد. فقط چهارشنبه‌هایش فرق می‌کند که یا می‌روی برای قصاص یا بخشیده می‌شوی.

دلت برای چه کسی تنگ شده؟

اول مادر بزرگم و بعد مادرم که این همه برایم زحمت کشید و با کارم او را سرشکسته کردم.

در این مدت خواب مقتول را دیده‌ای؟

هر هفته چند باری مادر بزرگم را در خواب می‌بینم. فقط نگاه‌م می‌کند و می‌گوید چرا مرا کشتی؟ دوست داشتم و دستش را می‌گیرم، گریه می‌کنم و با فریاد از خواب بیدار می‌شوم.

اگر قاتل نمی‌شدی؟

دوست داشتم درسم را تمام کنم، کار کنم و با دختر مورد علاقه‌ام ازدواج کنم. وقتی خبر قتلی را در روزنامه می‌خواندم، می‌گفتم وای چقدر یک قاتل سنگدل است و چطور می‌تواند آدم بکشد. حالا که قاتل شدم می‌توانم بگویم، قاتل‌ها سنگدل نیستند و گناهکارند و هر فردی می‌تواند قاتل و محکوم به اعدام شود.

حرف آخر؟

اشتباه کردم و می‌خواهم مرا ببخشند.

#### پس چطور از حقوق ماهانه سربازی گذشتید؟ حق شما بودو حلال. می‌توانستید با آن تفريح کنیدو خوش بگذرانید.

ان شاء... که دوباره جایش پر می‌شود، ولی در آن شرایطی که داشتم و خلوتی که بود، شاید پول آخرین چیزی بود که به آن فکر می‌کردم.

خودتان زندانی را انتخاب کردید؟

نه، با اداره زندان‌ها که صحبت کردم، خودشان گفتند که با چنین مبلغ و شرایطی چه کسی را می‌شود آزاد کرد. کسی که در واقع جزو اولویت‌ها و جرایم غیر عمد باشد.

او را می‌شناختید؟ از مبلغ بدهی خبر داشتید؟

نه نمی‌شناختم. نمی‌دانم هم چقدر بدهی داشت و پیگیر دانستن آن هم نبودم.

پولی که جمع کردید، چقدر بود؟

مبلغ خیلی چشمگیری نبود. خدمت سربازی من، حدود ۱۸ ماه بود. حالا فرض کنید با چند میلیون تومان می‌شود این کار را کرد. مهم این است که هرکسی حتی با پرداخت ۵۰۰ هزار و یک میلیون تومان هم می‌تواند کمک کند.

آن زندانی چند سال در زندان بود؟

اطلاعی ندارم. قرضش را هم نمی‌کردم این کار تا این حد بازخورد و واکنش داشته باشد. نیت من فقط این بود که پول را به حساب بریزم و پیگیر هم نبودم.

چند روز را آزادی‌آن زندانی می‌گذرد؟ از وضعیت خانوادگی او خبر داشتید؟

شاید ۱۰ روز نه. چیزی از خانواده‌اش نمی‌دانستم. همه چیز را سپردم به مسئولان زندان و صلاح‌دید خود اداره زندان‌ها.

خانواده‌تان از این‌کار اطلاع داشتند؟

ابتدا نه، اما بعد مطلع شدند. به قول آقای پورامین، الگوشناس بود و لطف خدا هم شامل من شد.

هم‌رستهای‌های‌تان هم از موضوع باخبر شدند؟

بله و تماس گرفتند و تبریک گفتند و استقبال کردند.

تحصیلات شما چیست؟

کارشناسی مهندسی صنایع خوانده‌ام.

شغل دارید؟

نه الان که در حال استراحت پس از سربازی هستم.

الان که بیکار هستید، نگران شغل نیستید؟ شما یک زندانی آزاد کردید، اما کسی به فکر بیکاری شما نیست.

نگران‌که نیستم، ولی به فکرش هستم. دشواری‌های نقطه صفر مرزی این خوبی را داشت که توانستم درک کنم از هیچ‌کس نباید توقعی داشت. تنها خودم باید تلاش‌کنم و به فکر خودم باشم.

نمی‌خواستم مادر بزرگم کشته‌ش شود. فقط می‌خواستم بپهوش شود. قصدم سرقت تابلو فرش ۴۰۰ میلیون تومانی بود؛ می‌گفتم اگر این تابلو برای من باشد، می‌توانم به همه آرزوهایم از خرید خودرو و لباس‌های مارک‌دار گرفته تا سفرهای خارج از کشور برسم اما اشتباه کردم. این متهم در گفت‌وگویی با جام‌جم به تشریح روز جنایت پرداخت که در ادامه می‌خوانید.

زینب پس از پیدا شدن

